



سرگذشت لویی بریل مخترع خط نابینایان

ترجمه هادی خراسانی^۱

تنها مونس من خواهد بود.»

کودک نحیف به تدریج رشد کرد و شروع به راه رفتن نمود. اطلاق نشیمن خانه پدریش که در عین حال به عنوان آشپزخانه از آن استفاده می‌شد و در روی اجاق آن آب دیگ سوپ به آرامی می‌جوشید، حس کنجکاوی کودک را ارضا نمی‌کرد. این طفل سه ساله می‌خواست به اسرار موجود در دنیای کوچک خود که از خانه پدریش تجاوز نمی‌کرد دست یابد. والدینش همواره او را از دست زدن به ابزار میز کارگاه سراجی برحذر می‌داشتند. ولی کودک همین‌که خود را تنها می‌یافت، ادوات سراجی را به دست می‌گرفت و به بریدن چرم می‌پرداخت و از بوی مطبوع آن لذت می‌برد. ولی یک روز موقعی که به بریدن قطعه چرمی مشغول بود، ناگهان تراش‌های از چرم و به روایتی نوک گزن چرم بری به چشمش فرو رفت و صورتش را غرق خون ساخت. با شنیدن فریادهای دلخراش کودک، همسایگان به سوی او شتافتند. هنگامی که والدینش به خانه بازگشتند با تأثر فراوان پی بردند که یکی از چشمان کودکشان آسیب دیده است. دارویی که، در آن زمان به وسیله پیرزنان تجویز می‌گردید، مؤثر واقع نشد و بیماری ورم ملتحمه چشم که کودک به آن دچار شده بود، رفته رفته به التهاب چرکین تبدیل گردید و به چشم دیگر نیز سرایت کرد. طولی نکشید که قرنیه‌های هر دو چشم از بین رفت و بالاخره کودک بینایی خود را کاملاً از دست داد. او به مادرش می‌گفت صدای پرندگان را می‌شنوم ولی آنها را نمی‌بینم. چرا مرا در تاریکی نگاه می‌دارید؟

از آن پس، کودک پنج ساله در دنیای اصوات می‌زیست، مقارن این ایام، در نتیجه مشکلات ناشی از جنگهای ناپلئون، دولت تصمیم گرفته بود که برای رفع احتیاجات

در سال ۱۹۵۲، جسد لویی بریل، پسر سراج فقیری از اهالی دهکده کویوری واقع در ایالت سن و مارن، که یک قرن قبل از آن تاریخ، در گورستان زادگاهش به خاک سپرده شده بود، به مقبره پانتئون پاریس، آرامگاه مشاهیر فرانسه، انتقال داده شد. تنها دست‌های متوفی، به درخواست همشهریان، در گورستان زادگاهش، مدفون گردید. در مراسم انتقال جنازه بریل، یک صف طولانی، مرکب از افرادی که با چشمان بی‌نور، به کمک عصاهای سفید رنگ، با قدمهای نامطمئن، حرکت می‌کردند شرکت جسته بودند. این نابینایان به خوبی واقف بودند تا چه اندازه، به خاطر خطی که بریل اختراع کرده بود، مدیون او می‌باشند. این خط که از نقطه‌های برجسته تشکیل می‌یافت، بیش از یک قرن معلومات و دانش‌های بشری را در دسترس نابینایان گذارده بود. امروزه، در سراسر جهان، مردان و زنانی بیشمار، خواه داوطلبانه و خواه به طور موظف، ورقه کاغذ ضخیمی را، با استفاده از وسائل ساده‌ای، یعنی یک میز کوچک و یک صفحه مشبک و یک قلم حکاکی، به فواصل معینی، سوراخ می‌کنند. این سوراخها در پشت ورقه کاغذ نقاط برجسته به وجود می‌آورد که نابینایان با لمس آنها می‌توانند به بالاترین دانش‌های بشری دست یابند.

تنها در مؤسسه نابینایان پاریس، موسوم به انجمن «والنتن هائوی» خوانندگان این خط از ۸۰۰۰ تن تجاوز می‌کنند. لویی بریل که چهارمین فرزند یک سراج فقیر بود، سال ۱۸۰۹ دیده به جهان گشود و تولد او فوق‌العاده باعث مسرت خانواده‌اش گردید. پدرش گفت: «او در دوران پیریم

۱. دکتر هادی خراسانی، از مترجمان متبحر و دارای کارنامه‌ای پر بار.



در این مؤسسه، خطی که به وسیله «والنتن هائوی» برای نابینایان اختراع شده بود مورد استفاده قرار می‌گرفت. یک کتاب درسی بسیار کوچک وقتی که به این خط برگردانده می‌شد چندین جلد بزرگ را اشغال می‌کرد. «والنتن هائوی» در بدو امر، حروف خود را با چوب ساخته بود ولی بعداً آنها را به حروف برجسته‌ای که بر روی مقوا قرار می‌داد تبدیل کرد. این حروف با لمس به دشورای تشخیص داده می‌شد و جای زیادی را اشغال می‌کرد و به علاوه ساختن آنها بسیار وقت می‌گرفت. با تمام این معایب، این روش برای خواندن از طریق لمس راه را باز کرده بود.

در مؤسسه نابینایان، داستان اولین شاگرد «والنتن هائوی» بر سر زبانها بود. شایع بود که هائوی، برای اینکه روش خود را به مورد آزمایش بگذارد جوان نابینایی را که در جلوی کلیسایی گدایی می‌کرده است به آموزشگاه خود آورد تا به او، با استفاده از خط ابتکاری خود، سواد بیاموزد. ولی والدین کودک نابینا که حرفه گدایی را برای پسرشان سودآورتر از سوادآموزی می‌دانستند به «والنتن هائوی» اعتراض کردند و وی، برای نگاهداشتن شاگرد خود، ناچار گردید مبلغی، معادل آنچه کودک از راه گدایی به دست می‌آورد، به والدین او بپردازد. لویی با آنکه به استاد سالخورده خود احترام می‌گذاشت، خطی را که او اختراع کرده بود و اکنون دیگر کهنه شده بود مورد انتقاد قرار داد و از همان موقع به فکر اصلاح آن افتاد. ولی فعلاً با ولع به فرا گرفتن دروس می‌پرداخت و به ویژه به رشته موسیقی علاقه‌ای خاص نشان می‌داد. در این مؤسسه، موسیقی را، از راه گوش به شاگردان می‌آموختند و بریل همین موضوع را یکی از نواقص روش تدریس می‌دانست. بعدها وی موفق شد که برای نابینایان حروف مخصوص، جهت خواندن و نوشتن نتهای موسیقی پیدا کند.

مالی خود، مبالغی از مردم به صورت مصادره، وصول نماید. در ژانویه ۱۸۱۴ دستور مصادره اموال در دهکده زادگاه بریل به مورد اجرا گذارده شد. کودک پنج‌ساله، صدای پدرش را که با لحن اعتراض‌آمیز با مأموران مصادره بحث می‌کرد می‌شنید. بالاخره پدرش ناچار شد ۱۶ فرانک، که برای سراج وجه قابل ملاحظه‌ای بود، بپردازد. یک‌ماه بعد، نیروهای دشمن دهکده را اشغال کردند. لویی صدای پای گاو مورد علاقه و مورد نوازش خود را، که اشغالگران به زور با خود می‌برند، می‌شنید. مدت ۷۴ روز هیاهوی سربازان روسی و پروسی که به تناوب خانه پدرش را اشغال کرده بودند، به گوشش می‌رسید. بالاخره بار دیگر آرامش در دهکده برقرار گردید ولی از این همه جنگ‌های طولانی و بدی برداشت محصول که آن‌سال مزید بر علت گردیده بود، دهکده به وضع فلاکت‌باری دچار شد، به طوری که از ۶۱۰ تن جمعیت آن، ۶۲ نفر مستحق دریافت کمک تشخیص داده شدند و بدین منظور اهالی متمکن دهکده را به پرداخت مالیات مخصوص وادار نمودند. این وضع دشوار پدر بریل را نسبت به آینده پسرش نگران ساخته بود.

«پالوی» کشیش و «بشره» آموزگار دهکده، تحت تأثیر استعداد زودرس لویی کوچک قرار گرفته و به او علاقه‌مند شده بودند. «مارکی دورویل» که قصر مسکونیش در مجاورت دهکده قرار داشت نیز به این کودک نابینا دلبستگی پیدا کرده بود. این اشراف زاده به خاطر آورد که سالها قبل، یعنی در سال ۱۸۷۴، در کاخ ورسای، در مراسمی شرکت جسته بود که طی آن «والنتن هائوی» جوانان نابینایی را که به کمک خطی که خود او اختراع کرده بود سواد آموخته بودند، به دربار معرفی کرده و متعاقب این جریان، «مؤسسه سلطنتی جوانان نابینا» با کمک‌های مالی سخاوتمندانه شاه و درباریان تأسیس یافته بود. حال «مارکی دورویل» تصمیم گرفت که لویی بریل را به مؤسسه مذکور بفرستد و یک بورس تحصیلی برای او بگیرد. بدین ترتیب، کودک نابینا، در فوریه سال ۱۸۱۹، به «مؤسسه سلطنتی نابینایان جوان» وارد گردید. این مؤسسه در ساختمان مدرسه مذهبی سابق «سن فیومن» که از مرطوب‌ترین و سردترین و ناسالم‌ترین اماکن پاریس بود مستقر گردیده بود، ولی این معایب برای لویی کوچک بی اهمیت بود زیرا وی چنان به فرا گرفتن دروسی از قبیل دستور زبان و تاریخ و ریاضیات که در این مؤسسه تدریس می‌گردید سرگرم شده بود که به چیز دیگری توجه نداشت.



یک روز انتشار خبر بازدید «والنتن هائوی» از مؤسسه نابینایان، هیجان بی‌سابقه‌ای در این آموزشگاه به وجود آورد. در ماه اوت سال ۱۸۲۱ شاگردان و اولیای مؤسسه، با بی‌تابی، خود را برای پذیرایی از این مرد مشهور آماده می‌ساختند. موقعی که «والنتن هائوی» به مؤسسه وارد گردید به شاگردانی که نسبت به او ابراز احساسات می‌کردند، گفت: «هر چه را که به دست آورده‌ایم خداوند به ما عطا فرموده است.»

آیا موقعیکه «والنتن هائوی»، در آن روز، دست دانشجویان جوان را می‌فشرد، می‌توانست حدس بزند که دست جوانی را که بعدها از حیث دانش و شهرت جانشین او خواهد گردید، فشرده است؟

روزی یک سروان توپخانه به نام «شارل باربیه دولاسر»، به منظور ارائه روش جدیدی که برای سوادآموزی نابینایان اختراع کرده بود، به مؤسسه مراجعه کرد. با آنکه مدعیان اختراعات جدید معمولاً اشخاصی مزاحم تلقی می‌شوند و با وجود اینکه مدیر سابق مؤسسه، از پذیرفتن همین افسر امتناع ورزیده بود «پی‌نیه» مدیر جدید مؤسسه که به شاگردان خود علاقه‌ای خاص داشت و هیچ فرصتی را برای بهبود وضع آنان از دست نمی‌داد، به ملاقات با وی حاضر گردید.

در آکادمی علوم فرانسه «پرونی» و «لاسپد» اختراع سروان «باربیه» را مورد بررسی قرار داده و نتیجه گرفته بودند که «این اختراع گفتگوی میان لالان و کوران را امکان‌پذیر می‌سازد».

سروان مزبور، در بدو امر روش ابتکاری خود را برای ارتش اختراع کرده بود. وی موقعی که در ارتش خدمت می‌کرد، اغلب مجبور می‌شد در نیمه شب دستورها و پیامهای رسیده از فرماندهان را بخواند و چون این امر آسایشش را مختل می‌ساخت، در صدد برآمد که یک روش مرکب از خط و نقطه برجسته ابداع نماید. تا با لمس آنها با انگشت بتواند دستورهای رسیده و کوتاه، نظیر «حرکت به پیش»، «عقب نشینی عمومی» و امثال آن را بخواند.

پس از پایان جنگ «باربیه» به فکر افتاد که از سیستم «خط شب» خود به نفع نابینایان استفاده کند و به این منظور اختراع خود را تکمیل نموده و آن را «تحریر سمعی» نام نهاد. زیرا این روش مانند تندنویسی امروزی شنیداری بود و با کمک یک خط کش کشوشویی که دارای منافذ کوچکی بود، برگرداندن هر عبارتی را، بدون توجه به املائی کلمات، میسر می‌ساخت.

مأخذ: مجله هیستوریا (Historia) چاپ پاریس

متأسفانه در مؤسسه نابینایان، تالار مخصوص، برای تدریس موسیقی، وجود نداشت. پیانو را در راه پله گذاشته بودند و دانشجویان برای نواختن «فلوت» روی درگاهیه‌های مقابل پنجره‌ها می‌نشستند. با اینهمه لویی به تکمیل معلومات موسیقی خود به خصوص به کسب مهارت در نواختن «پیانو» و «ارگ» همت گماشت.

انضباطی شدید، در مؤسسه نابینایان حکمفرما بود. ضعف مالی مؤسسه موجب گردیده بود که در استخدام کارکنان صرفه جویی نمایند و با توجه به قلت تعداد مراقب و سرپرست، انضباط را از طریق تشدید تنبیهات برقرار سازند. چون محبوس ساختن نابینایان در سیاه چال‌ها، برای آنان که به هر حال در تاریکی به سر می‌بردند، تنبیهی شدید محسوب نمی‌گردید لذا متمدین را از صرف غذاهای معمولی محروم می‌ساختند و تا مدتی به آنان چیزی، جز نان خشک و آب، نمی‌دادند. تنبیه‌های بدنی نیز متداول بود.

گاهی نیز خطاکاران را از حق خروج از مؤسسه محروم می‌ساختند. گردش هفتگی، در روزهای پنجشنبه هر هفته صورت می‌گرفت. در این روز شاگردان ساختمان مرطوب مؤسسه را ترک می‌گفتند و برای هواخوری به «باغ نباتات» می‌رفتند. در این گردش‌ها، شاگردان را با طنابی به یکدیگر می‌بستند و تحت مراقبت یک نفر سرپرست حرکت می‌دادند. این وضع نامطلوب، به سلامت لویی بریل لطمه می‌زد.